

نقشه‌ی خدا برای فدیه
درس ۳: خلقت انسان
دکتر آر. سی. اسپرول

وقتی ما به آموزه‌ی خلقت پرداختیم، من اون درس خاص رو با جلب توجه به بحران زمانمون شروع کردم و اینکه چقدر از این انتقادهای از سوی خدا ناباوران و دنیاگرایان بر علیه مسیحیت-یهودیت نشانه‌گیری شده و به مفهوم خلقت چشم دوخته و درک کردند که اگه بتونند زیربنای خلقت رو از هم بپاشند، کل نظام مسیحیت با اون فرو می‌ریزه.

اما ما نه تنها با بحران خلقت جهان مواجه شدیم، خلقت به طور کلی، بلکه به طور خاص در فرهنگمون شاهد تغییر اساسی در درک منشأ انسان‌ها بودیم. حالا ما پیشرفت انواع گوناگون نظریه‌های تکامل رو دیدیم. همه چیز از تکامل کوچک تا تکامل بزرگ و تعداد زیادی از تفاوت‌های ظریف در بینشون، که این نظریه‌ها به شکل مهمی اطمینان انسان رو درباره‌ی شأن و مقام آغازمون تضعیف کردند. ما بارها شنیدیم، باید بگم بارها می‌شنویم که خودمون رو به عنوان وجود تصادفی کیهانی توصیف کردیم که ظاهراً به طور اتفاقی از فرضیه نخستین بسوی مرحله‌ی تکامل کنونی رسیده‌ایم.

و یادمه فیلسوفی شرایط انسانی رو اینطور توصیف کرد که ما در بهترین حالت، یاخته‌های رشد یافته هستیم که از مایع لزج تصادفی ظاهر شده و بر روی یک دندانه از یک چرخ ماشین وسیع کیهان نشستیم که به سوی نابودی میره. پس با این دیدگاه و تأثیر گسترده‌ی شکل‌های بدبینانه‌ی فلسفه‌ی هستی‌گرایی، مانند آنچه توسط ژان پل سارتر تعیین شده، که انسان رو به عنوان شور و حرارت بی‌فایده تعریف کرده، و نظر نهایی او درباره‌ی مفهوم و اهمیت بشریت یک کلمه بود: "تهوع".

پس ما در قرن ۲۰ با دیدگاه‌های بدبینانه‌ی افراطی درباره‌ی ماهیت، منشأ و اهمیت انسان‌ها بمباران شدیم. و با اینحال، همزمان به طرز عجیب، رنسانسی از قالب‌های ساده لوحانه‌ی انسان‌گرایی رو دیدیم که هنوز شأن و مقام انسان‌ها رو گرامی داشته و در سراسر دنیا به خاطر حقوق بشر اعتراض می‌کنند، انگار ما چیزی بیش از یاخته‌های رشد یافته هستیم.

اما من هم مثل خیلی از افراد دیگه سال‌هاست که میگم انسان‌گرایی به طور ساده لوحانه، هر دو پای خودش رو محکم در هوا گذاشته. اونها روی ترن هوایی بدون ترمز هستند، چون با یک سرمایه‌ی قرصی زندگی می‌کنند. دیدگاه خوشبینانه اونها درباره‌ی شأن و مقام موجودات انسانی،

نهایتاً با تکیه بر سرمایه‌ی قرضی از مسیحیت – یهودیت هست که شأن و مقام گونه‌های انسانی رو بر اساس عمل خلقت خدا می‌بیند.

این تقدس حیات انسانی که تقدسش یک چیز ارثی یا ذاتی نیست، بلکه تقدس ما برگرفته از ارزش و اهمیتی هست که خدا بر این موجود خاصی که انسان یا نوع بشر می‌نامیم، اعلام می‌کند. و این بخشی از کل روایت خلقت که با خلقت نوع بشر در باب اول کتاب پیدایش رویارو می‌شیم.

وقتی روایت، شش روز خلقت رو دنبال می‌کند که در اون خدا در روزهای گوناگون، عناصر گوناگون جهان رو خلق می‌کند، بعد در آیه‌ی ۲۶ از باب اول پیدایش این کلمات رو می‌خونیم: "و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.»

پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید.» ما اکنون در دنیایی زندگی می‌کنیم که برای تخم ماهی ارزش بیشتری قائله تا جنین انسان. احترام بیشتر برای نهنگ‌ها تا انسانیت، که این نقض ترتیب خلقت که خدا، فقط و فقط انسان رو به صورت خودش خلق می‌کند. و خدا به موجودات انسانی حق فرمانروایی بر حیوانات، پرندگان، ماهی‌ها و زمین رو می‌دهد. و خدا به نوعی، زن و مرد رو به عنوان نایب فرمانروایی خودش خلق می‌کند، یعنی به عنوان نایب السلطنه‌ی خودش. معاون فرمانروایی او بر تمامی خلقت. و این با مقامی که به بشریت اعطا شده که به صورت خدا آفریده شده نیز هماهنگه. حالا در الهیات یک اصطلاح تخصصی داریم که باید درکش آسون باشه و این صرفاً "ایماگو دئی" نامیده می‌شه، یعنی "تصویر خدا".

و یکی از بزرگترین سؤالات الهیات اینه که "این تصویر چیه؟ این بُعد متمایز موجود انسانی که اونها رو از همه‌ی اعضای دیگر قلمرو حیوانات متفاوت می‌کند، که اونها رو با این تصویر متمایز می‌کند، چیه؟ گمانه‌زنی‌های بسیاری در تاریخ الهیات بوده که سعی کرده خصوصیات متمایز تصویر خدا رو پیدا کنه.

بخشی از این مشکل در باب اول این متن در آیه‌ی ۲۶ هست که خوندیم: "و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم." پس دو کلمه اینجا در رابطه با این گزارش اولیه‌ی خلقت انسان‌ها بکار رفته. کلمه‌ی "صورت" و کلمه‌ی "شبیه" هست. دو کلمه‌ی متفاوت: "سیلم"

و "دموت" در عبری، و در یونانی هم به همین شکل، دو کلمه‌ی متمایزه. و کلیسای کاتولیک روم از لحاظ تاریخی گفته که اینجا کتاب مقدس یک ویژگی مشخص انسان‌ها رو توصیف نمی‌کنه، بلکه دو ویژگی هست. اینکه یک فرقی بین صورت و شبیه هست.

تصویر به جوانب خاصی اشاره می‌کنه که ما به طور مشترک با خدا داریم، از جمله عقلانیت و اراده و غیره، و شباهت طبق یک عدالت اولیه هست که به ماهیت انسانی ما در خلقت افزوده شد. اما از لحاظ تاریخی، تفسیر پروتستان از این بیانیه در کتاب پیدایش فرق مهمی داره.

چیزی که مفسران پروتستان می‌گن، اینه که چیزی که ما اینجا در پیدایش ۱ پیدا می‌کنیم، مثال چیزیه که "هندیاتس" نامیده میشه. یک "هندیاتس" صرفاً یک اصطلاح تخصصی برای ساختار دستور زبانه که دو چیز یا دو کلمه‌ی ذکر شده، هر دو به یک چیز اشاره می‌کنند. کلمه‌ی "هندیاتس" یعنی "یک در دو بودن". یعنی مثلاً ما به رومیان ۱ می‌ریم، جاییکه خشم خدا بر علیه تمامی بی‌عدالتی و بی‌دینی انسان ظاهر می‌شه.

آیا خشم او به طرف دو چیز متمایزه، که یکی بی‌دینی و دیگری بی‌عدالتیه، یا خشم او بر یک چیز متمرکز شده که می‌تونه با اصطلاح "بی‌عدالتی" یا "بی‌دینی" توصیف بشه؟ پس اتفاق نظر در بین پروتستان‌ها اینه که این یک ساختار دستور زبانه که "هندیاتس" نامیده میشه و چیزی که اینجا در پیدایش ۱ دارید، دو کلمه هست که هر دو به یک چیز اشاره می‌کنند. اینکه هر صورتی که داریم، هر حسی نسبت به اینکه ما به صورت خداییم، همون حسی هست که نسبت به شبیه به او بودن داریم و برعکس. پس ما به دو چیز متمایز نگاه نمی‌کنیم، بلکه به یک چیز مشخص نگاه می‌کنیم.

اما دوباره، هنوز این سؤال برای ما باقی می‌مونه: "به صورت خدا بودن شامل چیه؟" دوباره، الهیدانان قرون وسطی ایده‌ای رو معرفی کردند که در قرن ۲۰ عمدتاً توسط الهیدانان نئو ارتدکس مورد حمله‌ی شدیدی قرار گرفته و در این مورد، به طور عمده توسط کارل بارت بوده. و این ایده هست که "آنالوجیا اتیسی" نامیده می‌شه. "آنالوجیا اتیسی" که "قیاس وجود" ترجمه شده.

اینکه اگرچه کتاب مقدس به وضوح می‌گه شکاف گسترده‌ای بین ماهیت خدا و ماهیت هر مخلوقی وجود داره، و ژرفنای بزرگی که ماهیت خدا رو از ماهیت موجودات انسانی جدا می‌کنه؛ اما ما به طریق‌هایی شبیه خداییم. نه اینکه ما خداییم- ما مخلوقیم- و به طریق‌های بسیار زیادی برخلاف خداییم. اما همزمان به طریق‌هایی مثل خداییم. حالا، این چیزیه که توسط الهیات نئو ارتدکس

مورد حمله قرار گرفته و یک اصطلاح بسیار معروفی که به کلیسا راه یافته و حتی در می‌یابیم که بارها توسط ارتدکس‌ها بکار رفته، و با شرمندگی می‌گم- اینه که خدا کاملاً نقطه‌ی مقابله.

این تلاش برای جلب توجه به سوی شکوه و عظمت خدا از این لحاظ که او فراتر از ماست و از همه‌ی مخلوقات متفاوت و با غیرت برای محافظت از تعالی خدا و ایجاد مانعی در برابر اشتباه گرفتن خدا با هر چیز دیگری در عالم مخلوقات و فرار از همه‌ی قالب‌های قریب الوقوع‌گرایی یا وحدت وجوده، که از این اصطلاح که خدا کاملاً نقطه‌ی مقابله استفاده می‌کنند.

حالا اگه این رو تحت اللفظی در نظر بگیرید، این برای مسیحیت زیان‌باره، چون اگه خدا کاملاً، کلاً و تماماً متفاوت از ماست، هیچ نقطه‌ی مشترک احتمالی برای تماس بین خالق و مخلوق نیست؛ هیچ راه احتمالی برای ارتباطات نیست. اگر دو وجود کلاً نامشابه باشند، هرگز نمی‌تونه ارتباطی بینشون باشه.

به همین دلیل برای تفکر مسیحی بسیار مهمه که درک کنیم که شباهتی هست، شباهتی بین خدا و انسان که این امکان رو ایجاد می‌کنه که خدا با ما صحبت کنه، اگرچه او به زبان ما و با اصطلاحات ما صحبت می‌کنه، اما حرفش معنا داره، چون ما با هم شباهت‌هایی داریم. اما همچنان ماهیت این شباهت رو ما تعیین نکردیم.

و چیزهای گوناگونی از لحاظ تاریخی انجام شده که این نقطه‌ی تماس یا شباهت رو مشخص می‌کنه. معروف‌ترین دیدگاه تاریخی "ایماگو" یا تصویر بوده که اساساً در جوانب تشکیل دهنده‌ی انسانیت ما از لحاظ عقلانی و ارده و علایق ما ساخته شده. و عمدتاً دو مورد اول. که گفته شده ما به نوعی در شباهت به خدا، عقلانی هستیم. خدا ذهن داره، و ما هم داریم.

البته یکی از مشکلات این قضیه اینه که تا قرن‌ها، انسان‌ها فرض می‌کردند حیوانات دیگه اصلاً نمی‌تونند فکر کنند. و وقتی موش صحرایی رو در یک جای پرپیچ و خم می‌گذارید که با سرعت خودش راه بره یا دستورالعمل‌های گوناگونی رو به سگی می‌دید که با دقت برای ماموریت در یگان پلیس تربیت شده یا سگ راهنما برای شخص نابینا یا هر چیز دیگه، قضیه اینه که هر کاری که اونها می‌کنند، با این قدرت مرموزه که غریزه نامیده می‌شه، اما قطعاً فکر نمی‌کنند.

و اگرچه شما می‌تونید ببینید که موش صحرایی بین رفتن در یک راهرو یا راهروی دیگه در یک مسیر پر پیچ و خم که در مقابلش تصمیم می‌گیره، فقط با غریزه این کار رو می‌کنه، اونها واقعاً تصمیم هشیارانه نمی‌گیرند. حالا، این نسبتاً دشوار می‌شه، چون برای همه‌ی حواس بیرونی، به نظر می‌رسه که انگار حیوانات تصمیمات آگاهانه می‌گیرند و ما می‌دونیم که اونها بیدار می‌شن و

می‌خواهند و واکنش نشون میدن، می‌تونند بشنونند، می‌تونند همه‌ی این کارهای دیگه رو بکنند، پس در بیشتر بخش‌ها، این ایده‌ی جدایی مطلق بین عقلانیت که به انسان‌ها محدود شده و غریزه برای حیوانات تغییر کرده و انسان‌ها می‌گن تمایز واقعی بین انسان‌ها درجه‌ی بسیار پیشرفته از ظرفیت استدلال ما در مقایسه و مغایرت با حیوانات پست‌تره.

من نمی‌دونم چطوری می‌خوایم نهایتاً این سؤال رو برطرف کنیم. اما یک چیزی رو قطعاً می‌دونیم و اون هم اینه که خدا ذهن داره. اینکه خدا علم و دانش داره. و خدا استدلال پیچیده انجام می‌ده. و ما ذهن داریم، می‌تونیم دانش کسب کنیم و قدرت ژرف اندیشی و استدلال داریم که در دنیای حیوانات منحصر به فرده.

نه فقط این، بلکه خدا اراده داره و ما توانایی انتخاب کردن رو داریم. ما موجودات ارادی هم هستیم. حالا برای اینکه موجود اخلاقی باشیم، باید دارای ذهن و دستگاہی باشیم که اراده نامیده می‌شه. و بسیاری گفتند که چون خدا علاوه بر وجود، شخصیت هم داره، یک شخصیت اخلاقی، و ما هم همینطور هستیم.

ما موش رو به محکمه نمی‌بریم. و درباره‌ی حس والا و پیشرفته‌ی اخلاقی سگمون و غیره صحبت نمی‌کنیم. ولی موجودات انسانی رو به خاطر انتخاب‌هایی که می‌کنن، به خاطر تصمیماتی که بکار می‌برند، پاسخگو می‌سازیم، چون اونها نمایندگان اخلاقی هستند. اونها موجودات ارادی هستند. و خدا به موجودات انسانی فرمان می‌ده که مقدس باشند، چنانکه او مقدسه و چیزی از عدالت او رو منعکس کنند، انعکاسی که احتمالاً ما نمی‌تونستیم داشته باشیم، مگر اینکه موجودات عقلانی باشیم و مگر اینکه موجودات اخلاقی باشیم و مگر اینکه حسی از احساس یا علایق داشته باشیم.

پس همونطور که می‌گم، در بیشترین بخش، کلیسا این ویژگی‌هایی رو که ما در خدا و همچنین در مراحل بسیار پیشرفته‌ی موجودات انسانی می‌یابیم، به عنوان ذات این تصویر در نظر گرفته. دوباره، کارل بارت این رو به چالش کشیده و می‌گه در خلقت، انسان فقط به عنوان انسان آفریده نشده، بلکه مرد و زن آفریده شده.

زن و مرد، هر دو به صورت خدا آفریده شدند. هر دو حامل تصویر خدا هستند. و البته این اصطلاح در پیدایش، اصطلاحی که برای "انسان" بکار رفته، به طور کلی بکار رفته. اینکه انسان به طور یکپارچه، هم مرد و هم زن هست، و همه‌ی انسان‌ها در این مقام به صورت خدا بودن شرکت دارند.

بارت می‌گه چون مرد و زن بودن در اینجا منظور شده، او می‌گه قیاسی که اینجاست، قیاس بودن نیست، بلکه قیاس رابطه هست که "آنالوجیا والوتسیونس" نامیده می‌شه- قیاس رابطه، همونطور که خدا در الوهیت با خودش روابط میان فردی داره. پس بی‌همتایی ما در اینه که ما این توانایی رو داریم که روابط میان فردی بین خودمون داشته باشیم.

خُب، این جالبه و قطعاً درستیه که ما این توانایی رو داریم که روابط میان فردی داشته باشیم، حیوانات هم این رو دارند و ما هنوز این مشکل رو داریم که اگه این تنها نکته‌ی قیاسه، یکی از روابط میان فردی که احتمالاً نمی‌تونستیم داشته باشیم، رابطه با خدا بود، چون هیچ وسیله‌ای برای ارتباط با او نبود.

اما در هر مورد، می‌بینیم که از بین همه‌ی موجودات دنیا، یک مسئولیت منحصر به فردی به انسان داده شده، و با این مسئولیت یک توانایی مطابق با اون هم داده شده. در واقع، مسئولیت شامل ایده‌ی توانایی هست. و بخشی از منحصر به فرد بودن نوع بشر، مأموریت منحصر به فردی هست که از خدا دریافت کردیم.

اینکه نماینده‌ی او برای بقیه‌ی خلقت باشیم و شخصیت خدا رو منعکس کرده و بازتاب بدیم. حالا، یکی از راههایی که اینو یاد می‌گیریم، این استدلاله که از پیدایش به تصویر مسیح در عهدجدید که آدم آخر یا آدم دوم هست بریم و در او تحقق کامل مفهوم به صورت خدا بودن رو بینیم. همونطور که نویسنده‌ی عبرانیان به ما می‌گه او فروغ جلال خدا و مظهر تصویر اوست. ما در اطاعت کامل مسیح، تحقق حکم انسان برای بازتاب و انعکاس قدوسیت و عدالت خدا رو می‌بینیم.

پس من قانع شدم که آنچه ما در تصویر می‌یابیم، اساساً توانایی منحصر به فرد در خلقت که شخصیت خدا رو منعکس کنه. تا بقیه‌ی دنیا بتونن به انسان‌ها نگاه کنند و بگن: "این پیغامی درباره‌ی چگونگی خدا به ما می‌ده." متأسفانه وقتی حالا دنیا به ما نگاه می‌کنه، چیز زیادی از پیغامی درباره‌ی چگونگی خدا نمی‌بینند، چون حالا کل خلقت با هم ناله کرده و عذاب می‌کشه و منتظره نجات و رهایی انسان‌هاست.

چون حالا این تصویر به وسیله‌ی سقوط خیلی معیوب و مشوش شده و وقتی به سؤال سقوط نوع بشر در گناه می‌پردازیم و به ماهیت گناه می‌پردازیم، باید دوباره به سراغ این سؤال تصویر خدا بریم، چون این سؤال باقی می‌مونه: آیا ما از زمان سقوط، هنوز تصویر خدا رو داریم؟ یا این تصویر نه تنها معیوب شده، بلکه به وسیله‌ی سقوط محو شده، پس ما دیگه حامل تصویر خدا

نیستیم؟ من به سرعت پاسخ خواهم داد که با مروری بر این مطلبه که مسیحیت ارتدکسی اصرار دارد که اگرچه تصویر خدا جدا توسط سقوط، تار و آشفته و معیوب شده، اما نابود نشده. و اینکه حتی موجودات انسانی گناهکار که امروزه در دنیای ما پرسه می‌زنند، همچنان موجوداتی هستند که به صورت خدا آفریده شدند. و این در یک مقطعی، به سوی ضرورت تشخیص تصویر خدا به طور محدود و تصویر خدا به طور گسترده یا تصویر خدا در حالت رسمی و تصویر خدا در حالت مادی رهنمون می‌شود. چون اگرچه ما سقوط کردیم، اما هنوز می‌تونیم فکر کنیم. ذهنمون با گناه آلوده شده، اما هنوز ذهن داریم و هنوز می‌تونیم استدلال کنیم.

ما بارها استدلال اشتباه می‌کنیم، اما همچنان این توانایی رو داریم. همچنین اگرچه در اسارت گناهمون هستیم، اما همچنان اراده داریم و هنوز ظرفیت تصمیم‌گیری داریم. ما در درس کامل‌تری به نام "تصویر شکسته شده" با دقت بیشتری به این می‌پردازیم و به سراغ جزئیات بیشتری درباره‌ی کل این مفهوم می‌ریم که به صورت خدا بودن چه مفهومی دارد و از زمان سقوط چه اتفاقی برای این تصویر افتاده.